

شهادت نواب صفوی

شهیدان نواب صفوی و یارانش در دوران رژیم ستمشاهی با دعوت حوزه‌ها به حضور در عرصه سیاسی کشور، ایجاد ایده تشیع انقلابی و با هدف تشکیل حکومت اسلامی و تدوین قانون اساسی کشور براساس آموزه‌های قرآن دست به مبارزه با رژیم شاه زدند.



شهیدان نواب صفوی و یارانش در دوران رژیم ستمشاهی با دعوت حوزه‌ها به حضور در عرصه سیاسی کشور، ایجاد ایده تشیع انقلابی و با هدف تشکیل حکومت اسلامی و تدوین قانون اساسی کشور براساس آموزه‌های قرآن دست به مبارزه با رژیم شاه زدند. آنها معتقد بودند روحانیون باید سکوت در مقابل حکومت را کنار بگذارند، حکومت اسلامی جایگزین مشروطه و حکومت غربگراها شود و جنبش‌های انقلابی مسلمان در سراسر جهان متحد شوند. تدوین قانون اساسی براساس آموزه‌های قرآن و دین اسلام از برجسته‌ترین تفکرات این گروه محسوب می‌شد.

تولد

سال 1303 هجری شمسی است. آفتاب در پس ابرهای سیاه ستم، آخرین نفس‌های خود را می‌کشد. نور کم سویی به زمین میرسد. پاها در بند است. دست‌های رهایی ندارد و فریادها در گلو خفه میشود. ناگاه صدای کودکی در فضای خانه می‌پیچد. ستاره‌ای به خانه آقا سیدجواد قدم می‌نهد. نوای آسمانی دعا بر لبان پدر جاری می‌شود. آقا سیدجواد میرلوحی نام فرزند را سید مجتبی می‌گذارد تا در لحظه لحظه زندگی به یاد خاندان پیامبر باشد.

سرود نور

سید مجتبی هنوز اندک سالی است که با دنیای خرد سالی فاصله گرفته است. او سوره‌های کوتاه قرآن را به تشویق پدر و مادر خود حفظ می‌کند و با پدر روحانی خود در مجالس پر نور قرائت قرآن شرکت فعال دارد. قرآن مجید کتاب زندگانی اوست و به آن عشق می‌ورزد. هفت ساله است که راهی دبستان می‌شود و پس از اتمام دوره ابتدایی در مدرسه «حکیم نظامی» وارد مدرسه صنعتی آلمانیها می‌گردد.

رضاخان که به تازگی از طرف دولت استعمارگر انگلیس به سلطنت رسیده است از مخالفان سرسخت اسلام و روحانیت است. از نخستین کارهای او منع به کارگیری تاریخ هجری قمری است. تاریخ هجری شمسی جایگزین تاریخ قمری می‌شود و او نام این تهاجم وسیع بر ضد فرهنگ اسلامی را طرد یک سنت عربی تحمیل شده می‌نامد.

بعد از تغییر تاریخ، بر سر گذاشتن کلاه پهلوی شبیه کلاه سربازی، برای همه اجباری می‌گردد. چیزی نمی‌گذرد که او مدارس را مختلط اعلام می‌کند و دختر و پسر را در کنار هم قرار میدهد. پسر ها باید هنگام مدرسه رفتن شلوارک کوتاه بپوشند و دختر ها باید حجاب اسلامی را به کناری نهند.

در این حال روحانیون بیدارگر با تهاجم فرهنگی استعمار و اسلام زدایی رضاخان به مبارزه بر می‌خیزند و بر ضد وی قیام‌های اصلاحی مختلفی را برپا می‌دارند. در چنین زمانی است که آقا سیدجواد میرلوحی، پدر سیدمجتبی مجبور می‌گردد از پوشیدن لباس روحانیت صرف نظر کند. رضاخان دستور داده است تا مردم همه از لباس یک شکل استفاده کنند. در این زمان آقا سیدجواد از فرصت استفاده نموده، برای احقاق حقوق مظلومان در دادگستری وکیل دعاوی میشود.

چندی نمی گذرد که با داور وزیر دادگستری سال 1315 یا 1314 درگیر می شود و در پی گفتگوی اعتراض آمیز به نظام ستم شاهی پهلوی، گوش وزیر را با سیلی خود آشنا میسازد و خود روانه زندان می گردد. سه سال در زندان رضاخان می ماند و بعد از 3 سال به دیدار خدا می شتابد. با رحلت پدر، سیدمحمد نواب صفوی، دایی سیدمجتبی سرپرستی خانواده ایشان را به عهده می گیرد. سید مجتبی عشق و علاقه زیادی به دروس اسلامی دارد و مایل است به دروس حوزه بپردازد. لیکن دایی وی که سرپرستی او را به عهده گرفته و خود قاضی دادگستری است با سید مخالفت می کند.

سید مجتبی از عقیده خود دست بر نمی دارد و در مسجدی که در خانی آباد است شروع به فراگیری درسهایی حوزه می کند و همزمان در مدرسه آلمانیها به دروس جدید می پردازد.

سید در عصری واقع شده است که نظام آموزشی غرب در کشور به صورت نوشارویی برای پیشرفت به مردم عرضه میشود. وی در یکی از مدارس غربی تحصیل میکند. در مدرسه چیزهایی مطرح است که با آرمانهای اسلامی وی سازگار نیست. او در فرصتهای مناسب آنچه را که فهمیده به همکلاسی های خویش میگوید و اوضاع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور را برای آنان شرح میدهد.

سید در 17 آذر 1321 ش در یک سخنرانی پر شور از دانش آموزان میخواهد تا به سوی مجلس رفته، نسبت به هجوم اجانب و تهدید فرهنگ غرب اعتراض نمایند و درخواستشان را مطرح کنند.

با سخنرانی سید دانش آموزان مدرسه دست به تظاهرات میزنند. از مدرسه آلمانیها به مدرسه ایران شهر و از آنجا به دار الفنون رفته، مدارس را تعطیل می کنند و با هم به طرف مجلس حرکت می کنند. در بین راه از مردم هم افرادی به آنها می پیوندند. تظاهرات با شکوهی روی میدهد و با تیر اندازی مأموران به سوی مردم 2 نفر کشته می شوند و چیزی نمی گذرد که دولت قوام سقوط می کند.

سید در 1321 هجری تحصیلات خود را به پایان برده، در خرداد 1322 در شرکت نفت استخدام میگردد و بعد از مدت کوتاهی از تهران به آبادان انتقال می یابد. وضع نابسامان کارگران شرکت وی را رنج میدهد و دیگران را در حقوق خویش شریک می کند. علاقه ای بین کارگران شرکت و سید به وجود می آید. وی شبها جلساتی برای آنها دائر می کند و وظایف دینی و اجتماعی شان را گوشزد می نماید.

وی در طی آموزشهای خویش یاد آور می شود که نفت از آن ملت ایران است و خارجیان آمده اند تا برای ما کار کنند، نه اینکه ما را زیر سلطه خود درآورند و قسمتهایی از آبادان را در اختیار گرفته اجازه ورود به ما ندهند!

سید سیمای زشت استعمار را در کارها و فعالیتهای آنان نشان میدهد، میگوید:

این چیست که در چند جای شهر نوشته اند «ورود ایرانی و سگ ممنوع«!!

آنها ایرانیان را در ردیف سگ قرار داده در حالی که خود مستخدم ما هستند.

شش ماه از ورود سیدمجتبی به شرکت نگذشته است که یکی از انگلیسیها به کارگری ایرانی حمله کرده و وی را زخمی میکند، همان شب جلسه ای تشکیل می شود و قرار می گذارند که صبح قبل از شروع کار در پالایشگاه جمع شوند.

سید شروع به سخنرانی می کند و می گوید:

«چون ما مسلمان هستیم و قصاص یکی از احکام ضروری ماست یا باید آن انگلیسی به اینجا بیاید و در جلوی جمع از این برادر ما پوزش بخواهد و یا اگر این کار را نکنند عین کتکی که به آن زده یا عین جراحی که به او وارد کرده ما به او وارد کنیم.»

هنوز سخنان سید به پایان نرسیده بود که کارگران به خشم آمده، به سالن آن انگلیسی رفته، آنجا را خراب می کنند. پلیس دخالت میکند و آن انگلیسی موفق به فرار می شود. چند نفر کارگر دستگیر میگردند، سید به خانه یکی از دوستانش رفته، شبانه توسط یکی از لنجهای آبادان راهی نجف میشود.

مهاجر عشق

سید مجتبی تجربه های زیادی از زندگی آموخته و زندگی مردمان بسیاری را دیده و با شیوه زندگی آنها آشنا شده است. اکنون در نجف اشرف برای انجام کاری آمده است و آن آموزش صحیح اسلام است، آنگونه که بتواند مسیر حرکت او را در این دنیای رنگارنگ مشخص نماید. هدف از زندگی چیست؟ سید در ضمن آموزش می خواهد جواب این سوال را آن سان که باید دریافت. سعادت به استقبال سید آمده است، او میتواند در مدرسه قوام از مدارس حوزه علمیه نجف اقامت گیرند. در همان روزها علامه امینی در یکی از حجره های فوقانی مدرسه کتابخانه ای دایر کرده و به تألیف «الغدیر» مشغول است. این امر سبب میشود که مهاجر عاشق که تازه از ایران رسیده است با حضرت علامه امینی آشنا شود.

سید که علوم مقدماتی را در تهران به انجام رسانیده، در نجف به دنبال اساتیدی است که سطوح عالی را از آنها بیاموزد، از جمله اساتیدی که وی از آنها فقه و اصول، تفسیر قرآن و اصول سیاسی و اعتقادی را آموخت، نامبردگان ذیل اند:

حضرت علامه نستوه آیه الله امینی

حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین قمی

حضرت آیت الله آقا شیخ محمد تهرانی

سید بزرگوار نواب از این سه استاد گرانقدر علاوه بر علوم متداول حوزه، اصول فلسفه سیاسی اسلام را آموخت و با فقه سیاسی اسلام آشنا شد. در همین زمان که وی در نجف مشغول تحصیل است، یکی از کتابهای کسروی به دستش میرسد، نوشته ای که مولف در آن به حضرت امام صادق (ع) توهین نموده است. ایشان کتاب را به چند تن از اساتید و مراجع تقلید نجف اشرف عرضه می دارد و حضرت آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی با صراحت حکم ارتداد نویسنده کتاب را اعلام میدارد.

جناب نواب به حکم وظیفه دینی خویش با تصمیمی قاطع رو به وطن خویش میگذاورد تا آن نابخرد را بر سر عقل آورد.

پیش از حرکت او از نجف به ایران مردم تبریز و مراغه و سران برخی روزنامه ها به مقابله با احمد کسروی برخاستند و از دولت وقت خواستند تا وی را به جرم انتشار کتب گمراه کننده محاکمه کند.

دولت قدرت چندانی ندارد و از طرفی برنامه های پهلوی با کارهای کسروی چندان رو در رو نیست و در حقیقت هر دو در جهت اسلام زدایی گام بر میدارند و کارهای کسروی، فعالیتهای دولت را تحت الشعاع قرار داده است. از این رو به مقابله با وی بر نیامد.

ایرادهای وی به اسلام بیشتر از کتب مبلغین آمریکایی و مستشرقین اخذ شده بود و اشکالهایی را که متوجه مذهب تشیع می ساخت، غالب آنها را علمای متعصب سنی مانند حجر و موسی جار الله عالم سنی معاصر بر گرفته بود.

نواب با قاطعیتی تمام وسائل زندگی را جمع کرده به طرف ایران حرکت می کند. وی که در بین راه اطلاع یافته بود کسروی در آبادان است، به آبادان می رود. در یکی از مساجد بزرگ شهر سخرانی میکند و او را به مناظره می خواند. ولی کسروی به تهران رفته بود، او نیز به تهران می آید و با تنی چند از آقایان تماس می گیرد و پس از مشورت به این نتیجه میرسد تا با وی به بحث بنشیند. آیت الله طالقانی ایشان را تشویق می کند و جناب وی به کلوب کسروی میرود.

«با همداد آزادگان» نام باشگاه کسروی است. نواب چند روزی در مورد دین و مسائل اجتماعی با وی به بحث مینماید. لیکن او قانع نمی شود، دو دستگی در جمع حاکم می شود، حرف آخر سید به کسروی این است:

«من به تو اعلام میکنم و تو را به عنوان یک مانع نسبت به مذهب و حتی نسبت به مملکت میدانم»

«موقعی که عضوی از پیکر انسانی چنان فاسد شود که نه تنها موجب فساد دیگر اعضای آن پیکر گردد، بلکه تباهی خود آن عضو با مجموع اعضای دیگرش را نتیجه دهد، نباید در ریشه کن کردن آن هیچ گونه مسامحه ای روا داشت. زیرا این مسامحه چه ناشی از ترحم و مهر و محبت باشد و چه معلول بی توجهی به اهمیت حیاتی قضیه، موجب از ارزش افتادن و تباهی دیگر اعضای پیکر جامعه خواهد گشت.»

نواب جوان در طی جلساتی دلایل و براهین لازم را برای کسروی عرضه میکند لیک دیگر گوش شنوایی برای وی باقی نمانده است. برای شاگرد مکتب توحید، مسأله ارتداد وی مسلم میشود و به فکر مقابله با این عصر فاسد میافتد.

سید بزرگوار از حضرت آیه الله مدنی و آقا شیخ محمد حسین طالقانی برای تهیه اسلحه پول میگیرد و در ساعت 13 و 30 دقیقه روز بیست و سوم اردیبهشت سال 1324 کسروی در میدان حشمت الدوله مورد هدف قرار میگیرد اما به دلیل فرسودگی اسلحه موفقیت حاصل نمی شود و نواب به زندان می افتد و علمای ایران و نجف خواستار آزادی وی می شوند و ایشان بعد از دو ماه با قید کفالت آزاد می شود.

فدائیان اسلام

حضرت نواب با آزادی از زندان به فکر تشکیل «فدائیان اسلام» می افتد تا به وسیله آن با عناصر فاسد در جامعه به مبارزه برخیزد و با انتشار اعلامیه ای موجودیت فدائیان اسلام را اعلام میدارد.

او در برپایی این سازمان اسلامی میگوید: در خواب جدم سید الشهدا را دیدم که بازوبندی به بازویم بست و روی آن نوشته شده بود «فدائیان اسلام».

انتشار اعلامیه مسلمانان غیور را متوجه فدائیان اسلام مینماید و افرادی به گروه او میپیوندند. ساعت 10 صبح روز بیستم اسفندماه سال 1324 آیات قهر الهی آشکار میشود و کسروی توسط چهار تن از فدائیان اسلام، سید حسین و سید علی امامی، جواد مظفری و علی فدایی از میان برداشته میشود تا جامعه اسلامی به مسیر حرکت خود در مسیر الهی ادامه دهد.

فدائیان اسلام با بانگ تکبیر از محوطه دادگستری دور می شوند و در حین پانسمان زخمهای خود در بیمارستان سینا دستگیر میشوند.

رهبر فدائیان به مشهد الرضا میرود و از راه شمال به آذربایجان، همدان و کرمانشاه راهی میشود. در بین راه روحیه عشایر را مورد ارزیابی قرار میدهد و با علمای شهرستانها تماس حاصل کرده، درخواست می کند تا برای آزادی فدائیان اسلام تلگرافهایی به دولت بفرستند و خود از آنجا به نجف اشرف میرود.

در همین ایام حضرت آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی وفات می یابد. به همین مناسبت عده ای از دولتمردان ایرانی برای عرض تسلیت به مراجع نجف از طرف شاه راهی نجف میشوند.

در یکی از مجالس که فرستادگان شاه حضور دارند، جناب نواب منبر رفته، ضمن حمله شدید به «قوام السلطنه» (نخست وزیر وقت) میگوید:

«چطور شما برای فوت یک نفر روحانی به نجف آمده و به مقامات روحانی تسلیت میگویید در حالی که روحانی دیگری همچون سید ابوالقاسم کاشانی را در ایران به جرم دفاع از اسلام از اسلام به زندان افکنده اید؟!»

ایشان آزادی آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام را در جلسه مطرح مینمایند و حوزه علمیه نجف اشرف آزادی زندانیان را از مقامات مسئول میخواهد و پس از چندی خواسته اشان جامه عمل میپوشد.

بعد از آزادی آیت الله کاشانی دیدارهایی با ایشان صورت میگیرد. جناب نواب نظرات خود را به ایشان عرضه میدارد و اعلام میکند که در صدد ایجاد حکومت اسلامی در ایران است. حضرت آیت الله کاشانی که از مبارزان و مجاهدان بزرگ عصر خویش است و در گذشته در جنگ انگلیس و عراق شرکت فعال داشته و در اثر همین فعالیتها به ایران تبعید شده است اینک با نواب میثاق می بندند تا در ایران حکومت اسلامی بنا نهند.

شهر پیامبران

16 مه 1916 انگلیس و فرانسه پیمانی نهانی در باره تقسیم منطقه آسیای ترکیه بستند که به نام «موافقت نامه سائیس – پیکو» خوانده شد و بر پایه آن قرار شد فلسطین زیر سرپرستی هیاتی بین المللی که شکل آن بعد ها با توافق روسیه تزاری تعیین خواهد گشت اداره شود. ولی بریتانیا از امضای این پیمان هدفی جز انجام یک مانور نداشت و همواره در پی آن بود که فرصتی به دست آورد و شانه از زیر بار تعهد خود خالی کند.

در دوم نوامبر 1917 انگلیستان اعلامیه «؛بالفور» را که خواستار پایه گذاری «؛میهنی قومی» برای یهودیان بود منتشر کرد.

ایجاد «؛حکومت یهود» ابتدا به وسیله تئودور هرنسل، در سال 1896 طراحی شد و در پی برپایی اولین کنگره صهیونیستها در شهر «؛بال» سسویس به سال 1897 نیز مفاد آن به تصویب رسید.

صهیونیستها با اشتیاق فراوان به کمک انگلیسیها شتافتند و با حمایت بی دریغ از هدفهای جنگی آنها در فلسطین «؛در جنگ جهانی اول» سرانجام ارتش انگلیس را در این سرزمین به پیروزی رساندند.

«؛فلسطین به صورت یک موجود سیاسی و به نام یک دولت به سال 1948 و در پی برداشته شدن سرپرستی بریتانیا از آن از میان رفت. بر پایه قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد، در بخشی از آن دولتی به نام «؛اسرائیل» پایه گذاری شد. بازمانده فلسطین نزدیک 6/5 هزار کیلومتر مربع را ملک عبدالله بن حسین شریف هاشمی، پادشاه اردن ضمیمه کشور خود کرد.»

فعالیتهای استعمارگران انگلیس دیگر بار مردم مسلمان ایران را به خشم آورد. روز جمعه سی و یکم اردیبهشت 1327 آیت الله کاشانی و جناب نواب صفوی قطعنامه ای مبنی بر اظهار هم دردی با عربهای اهل فلسطین صادر نمودند. روزهای بعد محلهایی را برای نام نویسی داوطلبان جنگ با یهود در مراکز مختلف شهر افتتاح شد و 5 هزار نفر ثبت نام کردند. در پی ثبت نام مردم غیور ایران فدائیان اسلام قطعنامه ای صادر کردند و از دولت اجازه حرکت به سوی فلسطین خواستند.

دولت که خود از سر سپردگان غرب است، برنامه اعزام به فلسطین را لغو میکند. چه او از پیش برای تأسیس دولت یهود افرادی چون سید ضیاءالدین طباطبایی را به کمک صهیونیستها فرستاده است.

غرب برای از میان برداشتن نیروهای فعال و مذهبی به رهبری آیت الله کاشانی و نواب صفوی طرحی را پی ریزی میکند و آن ترور شاه است. او که عنصری غیر مفید شناخته شده است باید از میدان خارج شده «؛علی رضا» یا «؛رزم آرا» جای او را بگیرد.

در روز 15 بهمن شاه در دانشگاه به وسیله ناصر فخر آرای (عضو جوانان حزب توده) مورد هدف قرار میگیرد. تیرها از کنار لبش رد میشود و سرتیپ صفاری و سرتیپ اختری، فخر آرای را از بین میبرند.

صبح روز شانزدهم حزب توده منحل اعلام میشود و کلپ و باشگاهش و حزبش را چپاول میکنند و به تاراج میبرند.

در شب 16 بهمن تانک به در خانه حضرت آیت الله کاشانی میآید. ایشان را دستگیر نموده به قلعه فلک الافلاک در خرم آباد میفرستند. عده ای از روحانیون مبارز هم دستگیر میشوند. سید عبد الحسین واحدی - فرد شماره 2 فدائیان اسلام - از آن جمله است.

نواب 40 تن از دوستان و فدائیان اسلام را روانه قم میکند تا با توسل به آیت الله بروجردی ایشان را آزاد کنند. موقعیتی حاصل نمیشود و منزل آیت الله بروجردی محاصره میشود. بعد از 10 روز از گذشت این ماجرا فدائیان اسلام از خانه خارج شده با یک اتوبوس راهی تهران میشوند. در حسن آباد جلو آنها گرفته، همگی به زندان منتقل میشوند. آیت الله کاشانی هم که در قلعه فلک الافلاک زندانی است به آبادان تبعید میگردد.

نامه های سرخ

دوره مجلس پانزدهم رو به اتمام است. دولت وقت استیضاح میشود و از دزدی و چپاول اموال عمومی سخن به میان میاید و مسائل شرکت نفت مطرح میگردد. شاه در صدد بر می آید متممی برای قانون اساسی نوشته شود که در آن سه اصل زیر بیاید:

1- نمایندگان مجلس فرماندهی کل قوا را در اختیار شاه قرار دهند.

2- مجلس سنا تأسیس گردد.

3- انحلال مجلسین در اختیار شاه باشد

همچنین قرار بود مذهب «#فقه جعفري» القاء و از رسمیت بیفتد، که در این زمان جناب نواب پانزده نامه با جوهر قرمز به پانزده وکیل انتصابی (انتخابی فرمایشی) نوشته و در آن مخالفت خود را اعلام می دارد.

روزی که قرار است مجلس تشکیل گردد، جلسه ای بر قرار نمیشود و با 24 ساعت (48 ساعت) تأخیر این ماده از دستور جلسه حذف میشود.

انتخابات مجلس سنا و ملی انجام میشود، لیکن آراء ملت کنار نهاده میشود و وکلای دولتی به مجلس میروند. این مسأله و تمامی مسائل دولتی با وزیر دربار وقت، هژیر بود. به همین علت او در روز جمعه دوازدهم محرم در مسجد سپهسالار به دست سید حسین امامی مورد حمله قرار میگیرد و یک روز پس از واقعه چهاردهم آبان 1328 هجری شمسی به هلاکت میرسد. وی تبعید آیت الله کاشانی را خود برنامه ریزی کرده و دستور داده بود.

با اعدام انقلابی هژیر، تاریخ افتتاح مجلس سنا تغییر میکند و انتخابات مجلس شورای ملی که با تمهیدات وی صورت گرفته بود از طرف رئیس انجمن نظارت باطل اعلام میشود. شاه روحیه خود را باخته، با هواپیمای اختصاصی تورمن به سمت آمریکا پرواز میکند.

سید حسین امامی دستگیر و پس از 5 روز به شهادت میرسد. فدائیان اسلام با انتشار اعلامیه ای از مقام شهید تجلیل به عمل میاورند. انتخابات دوره شانزدهم مجلس برگزار میگردد و آیت الله کاشانی با استقبال بی نظیری به میهن اسلامی باز میگردد.

تابوت

از مدتها پیش مقبره ای برای رضاخان ساخته شده بود ولی این ناآرامگاه همچنان خالی بود، دیکتاتور خارج از کشور مرده بود و فرزندش جرأت نداشت جسد وی را به ایران باز گرداند. یاد ستم رضا خانی حرکت امت اسلامی را توفنده میساخت.

بعد از تهیه مقدماتی شاه خواست جسد رضا خان را به ایران منتقل نماید و با برپایی مجالس و استقبال مردم همراه سازد. نواب صفوی از نقشه دولت آگاه میشود و به قم رفته، بعد از درس آیت الله بروجردی در مدرسه فیضیه به سخنرانی میپردازد. این شیوه تا روز دفن ادامه میابد. از آن رو آرزوی رژیم عملی نمیشود و دیکتاتور بی هیچ تشییعی دفن می گردد.

ملی شدن صنعت نفت

خرداد 1329 علی منصور بی هیچ مقدمه ای استعفا میدهد و رزم آرا به نخست وزیری میرسد. وی مورد تأیید انگلیس و آمریکاست. آیت الله کاشانی این مسأله را طی اعلامیه ای فاش میسازد و لایحه «#گس گلشائیان» از طرف کمیسیون مجلس رد میشود. آیت الله کاشانی طی بیانیه ای با تأکید بر ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از مردم میخواهد با پا فشاری خویش طرفداران شرکت نفت را به اطاعت خود وا دارند.

رزم آرا در نظر دارد نهضت ملی کردن صنعت نفت و مبارزات ضد استعماری مردم را عقیم سازد. آیه الله کاشانی و جبهه ملی در از بین بردن رزم آرا وحدت نظر دارند. لذا با استمداد از فدائیان اسلام در صدد از بین بردن وی بر می آیند. خلیل طهماسبی این مسئولیت را بر عهده میگیرد. شاه این خبر را شنیده، خشنود میشود. چه اینکه رزم آرا برای خود وی نیز خطر آفرین است. اطرافیان شاه به او میفهمانند که ترور رزم آرا، حکم شمشیر دو لبه را دارد که یک طرف آن متوجه رزم آرا و طرف دیگرش متوجه خود اوست. یعنی اگر رزم آرا زنده بماند، بهترین بهانه به دست او خواهد افتاد و تحت این عنوان تمام مخالفان و حتی خود شاه را از میدان بیرون خواهد کرد. به همین سبب نابود کردن رزم آرا به گونه ای دیگر طرح ریزی میشود. یکی از گروهانهای ارتش در لباس غیر نظامی مأمور انجام این کار میگردد، که همواره با علم وزیر کار بلافاصله پشت سر رزم آراء حرکت میکند. او مأمور بود همین که طهماسبی مبادرت به تیر اندازی کرد با گلوله کلت وی (رزم آرا) را بکشد.

خلیل در مجلس ختم آیت الله فیض وی را مورد حمله قرار میدهد و با گلوله گروهان شاه رزم آرا از پای در می آید.

قتل رزم آرا زنگ خطری برای نمایندگان وابسته به انگلیس در مجلس شانزدهم است که مانع ملی شدن نفت بودند. فدائیان اسلام با

از بین بردن رزم آرا، ملی شدن صنعت نفت را میخواستند. اصلی که از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید، هر چه بیشتر روی آن تأکید میشد.

فردای روزی که رزم آرا کشته شد کمیسیون نفت به اتفاق آرا، اصل ملی شدن نفت در سراسر کشور را میپذیرد و ملت مسلمان ایران به آرزوی خود نائل می آیند.

منشور حکومت اسلامی

جناب نواب صفوی با تألیف کتابی تحت عنوان «جامعه و حکومت اسلامی» و انتشار آن در آبان سال 1329 روش صحیح حاکمیت را بیان می دارد. او معتقد است جز با حرکت ریشه ای و تقویت فرهنگ اصیل اسلامی در جامعه با استکبار جهانی نمیتوان مقابله کرد. این سید مجاهد به پیروی از نامه حضرت امیر المومنین علی (ع) به مالک اشتر، اصول سیاسی اسلام را به مردم بیان میکند و به شاه و غاصبان حکومت هشدار میدهد که در صورت اجرا نکردن دستورهای اسلامی به دست فرزندان مقتدر و فدا کار اسلام از بین خواهد رفت.

نواب صفوی در جهت نیل به حکومت اسلامی و استقرار مدینه قرآنی غدیر گام بر میدارد و خود را به قابلهای حکومت مشروطه محدود نمیسازد. در این مسیر وی علاوه بر استادش در نجف اشرف (علامه امینی)، از حضرت امام خمینی در حوزه علمیه قم منشور حکومت اسلامی را فرا میگیرد و بی محابا به برپایی آن نظام مقدس اقدام مینماید.

نواب در زندان مصدق

تیر ماه سال 1330 وقتی نواب از خانه یکی از فدائیان اسلام خارج میشود، از سوی مأموران آگاهی دستگیر و زندانی میشود. سید به خاطر سخنرانی 2 سال پیش در آمل و شکستن شیشه مشروب فروشی به زندان میافتد، این در حالی رخ میدهد که مصدق نخست وزیر این دوره است.

حقیقت این است که نواب خواستار اجرای احکام اسلامی و در مراحل بعد، تأسیس حکومت اسلامی است، لیکن مصدق در جبهه ملی موافق او نیست. پس از دستگیری نواب (رهبر فدائیان اسلام) افرادی که پیش از وی دستگیر شده بودند آزاد میشوند. سید محمد واحدی از آن جمله است. واحدی نامه ای به مصدق نوشته، خواستار آزادی رهبر فدائیان اسلام میگردد و با جواب نا مساعد وی، در اواخر مرداد 1340 فدائیان اسلام اعلام برگزاری مراسم سخنرانی داده و در پی آن 38 نفر از آنها بازداشت و تبعید میشوند. نواب صفوی با شنیدن این خبر اعتصاب غذا میکند و آیت الله سید محمد تقی خوانساری و آیت الله صدر طی نامه های جداگانه ای به آیت الله کاشانی و دادستان وقت آزادی رهبر فدائیان اسلام و تبعیدیها را خواستار میشوند. پس از یکی دو روز تبعیدیها باز میگردند و نواب پس از سه ماه حبس در عصر مصدق آزاد میگردد.

کنگره اسلامی

شب معراج رسول اکرم (ص) 27 رجب 1350 ق. مطابق با 1931 م. است. از اندیشمندان اسلامی دور ترین نقاط جهان دعوت به عمل آمده تا خشم امت اسلامی را در مورد انتقال اراضی مسلمانان به یهودیها به معرض نمایش گذارند و نظرات خویش را برای آزادی قدس بیان دارند.

یازدهم شهریور 1332 مجاهد نستوه دست به این سفر مقدس میزند تا با حمایت از مردم مسلمان فلسطین، سیاست صهیونیستی انگلستان را محکوم سازد. مسیر حرکت نواب از ایران به بغداد و از آنجا به بیروت و بیت المقدس است. وی در اولین جلسه از جلسات شش روزه کنگره عظیم اسلامی با نطقهای حماسی خویش به زبان عربی، فریاد بیدار باش سر میدهد و زمانی که برای تماشای بخش اشغالی قدس میروند با لحنی آمرانه همراهان را به نماز میخواند. نماز در مسجد مخروبه ای که در یک کیلومتری شهر قدس قرار دارد. وی میگوید:

هر کس آماده شهادت است همراه ما شود.

تمامی اعضا به امامت آن سید مجاهد نماز میگذارند. سربازان اسرائیلی دست روی ماشه مسلسلها، از کار سید در حیرت میمانند. سید با این حرکت یاد آور میشود که برای آزادی قدس باید با پرچم سرخ شهادت به میدان رفت.

تا بیکرانها

پس از پایان کنگره اسلامی، نماینده جمعیت اخوان المسلمین مصر با نواب صفوی آشنا میشود و شیفته وی میگردد و از او دعوت میکند تا به سفر خویش ادامه داده، از مصر هم دیدن نماید. نداشتن امکانات مالی این سفر را به تعویق می اندازد تا حضرت علامه امینی زمینه سفر را آماده می سازد.

دولت ژنرال نجیب بر سر کار است و در بین آنها بر سر قدرت بین نجیب و عبد الناصر کشمکش وجود دارد. در این حال دو جوان از جمعیت اخوان المسلمین به شهادت رسیده اند و از نواب دعوت میشود تا در دانشگاه الازهر قاهره سخنرانی کند.

مأموران نظامی با شلیک تیر نظم مجلس را بر هم میزند و چند نفر پلیس نواب را تحت الحفظ به وزارت کشور میبرند و مورد بازجویی قرار میدهند. سید میگوید: در مصر باید احکام قرآن اجرا گردد. باید مصر وابستگی خود را قطع کند و کانال سوئز ملی شود.

دولت مصر جمعیت اخوان المسلمین را منحل اعلام میکند و اخراج فوری نواب را صادر مینماید اما بعد دستور پذیرایی وی به حسن البائوری (وزیر اوقاف مصر) ابلاغ میشود. نواب طی ملاقاتهایی با نجیب و جمال عبد الناصر، موقعیت اخوان المسلمین را برای تحکیم دولت انقلابی مصر یاد آور میشود.

دام اهریمن

بعد از رخداد 28 مرداد 1332، سه پیشنهاد از طرف شاه توسط امام جمعه به نواب داده شد. وی صد هزار تومان پول نقد به همراه داشت تا در صورت قبول پیشنهاد از طرف نواب به او داده شود.

پیشنهاد های اهریمنی شاه که برای به دام انداختن نواب چیده شده بود عبارتند از:

1- در یکی از کشور های اسلامی به عنوان سفیر اعزام شود.

2- منزلی برای وی در نظر گرفته شود و محل جلوس ایشان باشد و ماهی 10 هزار تومان حق سفره پرداخت شود.

3- با همکاری شما یک حزب بزرگ اسلامی تشکیل شود و هزینه آن را دربار تأمین نماید.

نواب با کمال قاطعیت به امام جمعه میگوید:

&171;خجالت نمیکشی مرا به درگاه معاویه دعوت میکنی»

امام جمعه وجه نقد را برداشته، به سرعت میرود. پیش از این برای رهبر فدائیان اسلام تولیت استان قدس رضوی پیشنهاد شده بود و ایشان رد کرده بودند.

پیمان شیطانی

پیمان شیطانی سنتو مسأله ای است که پس از آمدن نواب به ایران پیش آمده است. در این پیمان هشت ماده ای تلاش بر آن است

تا امنیت خاور میانه به سود امپریالیزم آمریکا و انگلستان تضمین گردد و با خطر کمونیسم مقابله شود. در واقع با وارد شدن ایران به این پیمان ایران به عنوان پایگاه نظامی آمریکا در منطقه شناخته خواهد شد. رهبر فدائیان اسلام با انتشار اعلامیه ای مخالفت خویش را ابلاغ کرد و گفت:

171#&: مصلحت مسلمین دنیا پیوستن و تمایل به هیچ یک از در بلوک نظامی جهان و پیمانهای نظامی نبوده، باید برای حفظ تعادل نیروهای دنیا و استقرار صلح و امنیت یک اتحادیه دفاعی و نظامی مستقلی تشکیل دهند.»

بدین وسیله نواب آشکارا در مقابل آمریکا و مهره های دست نشانده آن قرار گرفت و به آنها اعلان جنگ داد. این زمانی است که وی به همراه یارانش در این حرکت الهی یکه تاز میدان نبرد با استکبار جهانی هستند.

اعدام انقلابی حسین اعلاء نخست وزیر و طرف ایرانی در انعقاد پیمان نظامی سنتو مورد نظر رهبر فدائیان اسلام بود. یاران بسیج میشوند تا وی را قبل از خروج از ایران اعدام کنند. ذوالقدر در مسجد شاه و عبدالحسین واحدی در آبادان این مهم را بر عهده گرفتند. در این نبرد رهبر فدائیان اسلام و یارانش میدانستند که با این اقدام مهر شهادت بر شناسنامه زندگی پر بارشان خواهد خورد، از این رو مشتاقانه دست به این کار میزدند. آنان کسانی بودند که سالها چوبه دار بر دوش خویش حمل نمودند و خونریز طلب میکردند تا با شهادت سعادت ابدی را در آغوش کشند و به لقای محبوب رسند.

روز پنج شنبه 1334/8/25 مجلس ترحیمی به مناسبت فوت مصطفی کاشانی فرزند ارشد آیت الله کاشانی در مسجد شاه منعقد بود. ساعت 3/45 بعد از ظهر حسین اعلاء در مسجد حاضر شد، محمد علی ذوالقدر به وی حمله برد ولی بعد از شلیک تیری فشنگ دوم در لوله گیر کرد، وی تنها توانست اعلاء را مجروح کند و خود توسط مأموران دستگیر شد.

رهبر فدائیان اسلام به همراه یارانش در منزل آیت الله کاشانی و پس از آن در خانه حمید ذوالقدر به سر میبردند. مأموران عصر چهارشنبه 1334/9/1 به منزل ذوالقدر وارد میشوند و نواب صفوی و سید محمد واحدی را دستگیر میکنند. حسین اعلاء با جراحی که دارد راهی بغداد است. سید عبدالحسین واحدی و اسدالله خطیبی برای اعدام وی لحظه شماری میکنند تا در صورت عدم موفقیت ذوالقدر، وی را به هلاکت رسانند. لیکن در 1334/9/1 شناسایی و دستگیر میگردند. عبدالحسین واحدی در اتاق تیمور بختیار به دست وی به شهادت میرسد و اعدام مهره استعمار با عدم موفقیت روبرو میشود. همزمان با دستگیری فدائیان اسلام، آیت الله کاشانی نیز بازداشت میگردد.

نماز عشق

به او ندایی میرسد که رفتنی است. وضوی عشق میسازد و به نماز میایستد. نماز عشق، او به خون وضو میسازد تا به نماز عشق راست آید.

25 تیر ماه 1334 بیدادگاه دژخیم به سید مجتبی نواب صفوی و سه یار فدا کارش حکم اعدام میدهد. آنان در 27 همان ماه مطابق با سالگرد شهادت صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهرا(س) به خیل شهدا میپیوندند. وی به هنگام شهادت در لحظه آخر حیات با لحنی دلنواز آیاتی از قرآن کریم را تلاوت نموده بانگ اذان سر میدهد و نزدیکیهای طلوع فجر به آسمانها میپیوندد. شهدا در مسگر آباد به خاک سپرده میشوند. وقتی تصمیم گرفته میشود آنجا پارک شهر شود شبانه از تهران به قم انتقال یافته و در 171#& وادی الاسلام» جای میگیرند.

شهید نواب صفوی که در دی ماه 1326 با نیره السادات احتسام رضوی ازدواج کرده بود، طی 8 سال زندگی با هم دارای سه فرزند دختر میشوند، تولد فرزند سوم پس از شهادت اوست.